



دوره ۴۸، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۷
صفحات ۲۷۵ تا ۲۹۶

ضرورت و جلوه‌های مشارکت عمومی در دادرسی کیفری ایران

الهام حیدری *

استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهرکرد
(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱/۹ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۷/۱۲/۶)

چکیده

افزایش روزافزون پدیده مجرمانه در جوامع امروزی، ضرورت به‌کارگیری طرق و ابزارهای گوناگون را برای پیشگیری و نیز پاسخ‌دهی مناسب به آن می‌طلبد. در این میان استفاده از مشارکت و همکاری جامعه مدنی از ابزارهای کمکی بسیار مهم به حساب می‌آید. در حوزه رسیدگی‌های کیفری و با لحاظ اینکه رسیدگی در حوزه اقتدار حکومت و نمایندگان آن است، سهم عموم اندکی کمرنگ‌تر دیده می‌شود. با وجود این استفاده از مشارکت عموم در مراحل مختلف دادرسی کیفری از مرحله کشف جرم تا اجرای مجازات امروزه مورد تأیید سیاستگذاران جنایی در کشورهای مختلف است. ضرورت‌هایی همچون کاهش شکاف میان مردم و دستگاه عدالت کیفری و افزایش اعتماد عمومی نسبت به این دستگاه و نیز بهره‌گیری از توان مردم در راستای افزایش کارآمدی دستگاه عدالت کیفری چنین مشارکتی را ایجاب کرده است. در قوانین دادرسی کیفری ما تا قبل از قانون ۱۳۹۲ سهم عموم در حوزه مورد بررسی، اندک بود. در قانون ۱۳۹۲ می‌توانیم جلوه‌های متنوعی از مشارکت عموم در دادرسی‌های کیفری را شاهد باشیم. از آن جمله است تعقیب شهروندی، مشارکت دادن سازمان‌های مردم‌نهاد در فرایند رسیدگی و نیز استفاده از عموم در تشکیل محاکم.

واژگان کلیدی

تعقیب شهروندی، دادرسی کیفری، سازمان‌های مردم‌نهاد، مشارکت عموم، هیأت منصفه.

* e.heidary@yahoo.com

مقدمه

ارتکاب جرم به معنای رفتار ناقض نظم عمومی است که واکنش اجتماعی را برمی‌انگیزد و مرتکب را در معرض مجازات قانونی قرار می‌دهد. در واقع در این مرحله متهم به جرم در مقابل جامعه قرار می‌گیرد و نمایندگان جامعه، در جهت اعاده نظم از دست‌رفته اجتماع و رعایت مصالح عموم درصدد تعقیب و محاکمه وی برمی‌آیند تا در صورت اثبات مجرمیت، مجازات قانونی را بر او اعمال کنند. بی‌شک دستیابی به هدف مذکور، منوط به رعایت قواعد و اصولی است که آیین دادرسی کیفری خوانده می‌شوند. اجرای قواعد مذکور در صلاحیت قدرت عمومی است که به نمایندگی از اعضای اجتماع اقدام به تعقیب و مجازات مجرمان می‌کند. در واقع موضوع اصلی دادرسی‌های کیفری، رسیدگی به جنبه عمومی جرم است، یعنی زبانی که بر اثر ارتکاب جرم به جامعه وارد می‌آید (آشوری، ۱۳۸۰: ۸) و حکومت در اینجا به‌عنوان نماینده عموم، عمل خواهد کرد. از این‌رو مداخله مستقیم عموم و مشارکت آنها در دادرسی‌های کیفری چندان معمول به‌نظر نمی‌رسد.

با این حال امروزه شرایطی متفاوت، مشارکت عموم و استفاده از ظرفیت‌های بالقوه آن را می‌طلبد. آنچه با عنوان سیاست جنایی مشارکتی خوانده می‌شود و عبارت است از جایگاهی که در سیاست جنایی کشورها به جامعه مدنی و از طریق اعطای نقش به بزه‌کار، بزه‌دیده و به‌ویژه کل جامعه داده می‌شود (دل‌ماس-مارتی، ۱۳۹۵: ۱۷۹-۱۷۸؛ لازرژ-کریستین، ۱۳۹۵: ۱۶۴). گستره سیاست جنایی مشارکتی تمامی مراحل پیشگیری از جرائم و انحرافات و نیز پاسخ‌دهی به آنها را در برمی‌گیرد (حسینی، ۱۳۸۳: ۲۱۶). با این حال، در حوزه پاسخ‌دهی و رسیدگی‌های کیفری، سخن از مشارکت جامعه مدنی با حزم و احتیاط بیشتری همراه است. اگرچه در سیر قانونگذاری در این حوزه مواردی همچون اعلام جرم، شهادت و ... را می‌بینیم که به‌نوعی حکایت از مشارکت عموم و نقش آنها در مراحل مختلف رسیدگی کیفری دارند. با وجود این منظور از مشارکت عمومی در دادرسی‌های کیفری، فراتر از مصادیق ذکر شده است. در واقع اعطای نقش‌های فعالانه‌تری به عموم مدنظر است. آنچه مداخله دادن عموم در رسیدگی‌های کیفری را ایجاب می‌کند، فاصله عمیقی است که بین گردانندگان سیستم عدالت کیفری و عموم مردم ایجاد شده و امروزه شاهد آنیم. در یک سو گردانندگان سیستم عدالت کیفری اعم از قضات، دادستان‌ها و نیروهای پلیس قرار دارند که واجد نقش‌های تخصصی تکرارشونده در سیستم عدالت‌اند و به همین واسطه بر فرایند رسیدگی مسلط بوده، آگاه تلقی می‌شوند. ضمن اینکه این دسته واجد قدرت و بعضاً منافع شخصی‌اند. در دیگر سو عمومی قرار دارند که فاقد تخصص لازم بوده و تصویری کاملاً تار و مبهم از رسیدگی‌های کیفری دارند. این دسته فاقد اطلاعات‌اند و سیستم عدالت کیفری را پشت‌واژه‌ها و تعابیر پیچیده حقوقی به شکلی نامفهوم دریافت می‌کنند (Bibas, 2006: 911).

بی‌شک چنین فاصله‌ای بر کارآمدی دستگاه عدالت کیفری تأثیر می‌گذارد و اعتماد مردم را دچار خدشه می‌کند. به‌علاوه بازدارندگی مجازات‌ها و واکنش‌های کیفری زیر سؤال رفته، مردم پیام‌های گویایی از سیستم عدالت کیفری دریافت نمی‌کنند و به‌تبع، دستگاه عدالت کیفری از دستیابی به اهداف اساسی‌اش در زمینه حقوق کیفری باز می‌ماند. در حقیقت این فاصله نمود تنشی دائمی بین

عموم و اداره‌کنندگان سیستم عدالت کیفری است (Ibid, 913). چنین تنشی ناشی از عدم صراحت و شفافیت فرایند رسیدگی کیفری برای عموم مردم و نیز عدم مشارکت آنها در این فرایند است. اطلاعات عموم در خصوص دادرسی کیفری محدود است به آنچه به‌ویژه در خصوص پرونده‌های پر سروصدا و مشهور از رسانه‌ها دریافت می‌کنند که بعضاً در راستای جذب خوانندگان دچار تحریف و بزرگ‌نمایی نیز شده است. همین‌طور عموم مردم مداخله و مشارکت چندانی در دادرسی‌های کیفری ندارند. بر این اساس در نظر آنها عدالت کیفری تاریک و مبهم جلوه می‌کند و بیشتر از اینکه عادلانه باشد، مغلق و پیچیده است. ملاحظات مذکور، به‌علاوه تورم کیفری و افزایش بزهکاری، هزینه‌های سرسام‌آور دستگاه قضایی و پلیسی و به‌نوعی باز ماندن نهادهای مذکور از دستیابی به اهداف و آرمان‌های تعیین‌شده، قانونگذاران و سیاستگذاران جنایی را بر آن داشته است تا زمینه مداخله و مشارکت عموم را در دادرسی‌های کیفری فراهم آورند. این موضع در سیاست جنایی بیشتر کشورها از جمله آمریکا، انگلستان، فرانسه و ... اتخاذ شده است (رستمی، ۱۳۸۶: ۱۷۱-۱۲۹). در قوانین دادرسی کیفری ایران تا قبل از قانون ۱۳۹۲ مواردی از مداخله و مشارکت عموم در رسیدگی‌ها دیده می‌شد. با تصویب قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، مشارکت عموم در دادرسی‌های کیفری در مواد متعددی جلوه‌گر شده است و قانونگذار در مراحل مختلف کشف جرم و تعقیب، محاکمه و اجرای مجازات، به‌نوعی عموم مردم را سهیم کرده است. در پژوهش پیش رو برآنیم تا ضمن بررسی ضرورت مشارکت دادن عموم مردم در دادرسی‌های کیفری، مهم‌ترین جلوه‌های این تفکر را در مواد قانونی بیابیم و مواد مزبور را بررسی و تحلیل کنیم. ضمن اینکه به فراخور بحث نیم‌نگاهی نیز به حقوق کشورهای دیگر خواهیم داشت و وضعیت مشارکت عموم در دادرسی‌های کیفری دیگر کشورها را نیز به‌منظور ایده گرفتن و رفع مشکلات موجود در قانون ایران مورد مذاقه قرار می‌دهیم.

۱. مفهوم عموم و مشارکت عمومی

بی‌شک دادرسی کیفری با هدف تأمین مصلحت عمومی در کنار حفظ حقوق و آزادی‌های فردی ایجاد شده است. در واقع در دادرسی‌های کیفری در پی اعاده نظم عمومی از دست‌رفته اجتماع هستیم. مرتکب جرم با نقض مهم‌ترین قواعد زندگی اجتماعی، نظم عمومی اجتماع انسانی را مختل کرده است و برای اعاده این نظم از طریق اعمال مجازات نیاز به طی مراحل مختلف رسیدگی کیفری است. بدین ترتیب همان‌گونه که حقوقدانان متذکر شده‌اند، دادرسی کیفری دو هدف را دنبال می‌کند: یکی اعاده نظم لطمه‌دیده از جرم از طریق سازماندهی نهادهای عدالت کیفری و دیگری حفظ حقوق و آزادی‌های اساسی افراد از طریق تنظیم واکنش جامعه در برابر بزهکاری (خالقی، ۱۳۹۴، ج ۱: ۲۳)؛ بنابراین، دادرسی کیفری اساساً برای عموم و منافع آنها ایجاد شده است و منظور از عموم در اینجا کلیه اعضای جامعه است که از وقوع جرم متضرر شده‌اند.

در خصوص موضوع مورد بررسی عموم در مقابل خواص، حرفه‌ای‌ها و گردانندگان سیستم عدالت کیفری مدنظر است. در واقع اگر سیستم دادرسی کیفری را در نظر بگیریم و افراد درون و

بیرون از آن را جدا کنیم، عموم افراد بیرونی‌اند. کسانی که فاقد قدرت و اطلاعات تخصصی تلقی می‌شوند و در مقابل افراد درون سیستم یعنی قضات، دادستان‌ها و پلیس قرار می‌گیرند که به‌طور منظم در پرونده‌های کیفری ایفای نقش کرده، تخصص لازم را در فرایند رسیدگی دارند و به‌نوعی بر آن مسلط‌اند. این دسته از انواع جرائم و مجازات‌هایی که عموماً اعمال می‌شوند و نیز از قواعد پیچیده حقوقی حاکم بر مراحل مختلف بازداشت افراد، تحقیق و بازجویی، محاکمه و ... مطلع بوده و به‌طور کلی آگاه تلقی می‌شوند. ضمن اینکه واجد قدرت هم تلقی می‌شوند. به‌زعم برخی نویسندگان، افراد درونی از اهرم قدرت برخوردارند. آنها هستند که تصمیم می‌گیرند کدام پرونده‌ها باید برای معامله اتهام جدا شوند، کدام متهمان از تعلیق تعقیب و مجازات برخوردار شوند و چه میزان حبس در یک پرونده متناسب است. این در حالی است که آنها در بسیاری از موارد در جلسات خصوصی و بدون حضور و مداخله عموم به این تصمیمات می‌رسند (Bibas, 2006: 912). حتی می‌توان گفت که گردانندگان سیستم عدالت کیفری واجد منافع شخصی در حل و فصل پرونده‌های کیفری هستند. به هر حال اگر تعدادی از پرونده‌ها به طریقی همچون سازش یا در کشورهایی که معامله اتهام را پذیرفته‌اند، بدین طریق از گردونه رسیدگی‌ها خارج شوند، حجم کار آنها نیز کاهش می‌یابد. در مقابل، افراد بیرون از دستگاه قرار دارند که عموم مردم خوانده می‌شوند. کسانی که فاقد قدرت و اطلاعات تخصصی‌اند و در بسیاری از موارد اطلاعاتشان از رسیدگی کیفری و قواعد آن، نادرست، کهنه و منسوخ است. بدین ترتیب در پژوهش حاضر منظور از عموم افراد بیرون از دستگاه عدالت کیفری است.

مشارکت عمومی در واقع محصول سیاست جنایی مشارکتی و استفاده از ظرفیت بالقوه جامعه مدنی است.^۱ در واقع، همان نیرویی که در طول تاریخ حقوق کیفری و با شکل‌گیری و قدرت یافتن دولت‌ها و ظهور دادگستری عمومی از دور خارج شد. به دیگر بیان، بحث مشارکت عموم در دادرسی کیفری پدیده‌ای نوظهور نیست و بلکه در ادوار ابتدایی حقوق کیفری و قبل از شکل‌گیری دولت‌ها و شناسایی مفهوم نظم عمومی به انحاء گوناگون و البته بی‌قاعده وجود داشته است. این در حالی است که امروزه بحث مشارکت عمومی در دادرسی‌های کیفری بر دلایل قوی مبتنی است و کاملاً نظام‌مند وارد قوانین دادرسی کیفری کشورها شده است.

۲. ضرورت مشارکت عموم در دادرسی کیفری

آنچه در دوران معاصر متوسل شدن به سیاست جنایی مشارکتی را ایجاد کرده است، عوامل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و جرم‌شناختی، به‌ویژه بحران ناکارآمدی و ناتوانی نظام عدالت کیفری در استفاده صرف از ابزار سنتی کیفر و زرادخانه حقوق کیفری به‌منظور مقابله با پدیده مجرمانه بوده است (رستمی، ۱۳۸۶: ۱۴۱). با وجود کیفرها و اعمال آنها، همچنان و حتی با شدت بیشتری، جرم

۱. نکته شایان توجه اینکه اگرچه سیاست جنایی مشارکتی بر اعطای نقش به سه رکن بزهکار، بزه‌دیده و عموم مردم مبتنی است، تأکید نگارنده بر رکن سوم یعنی عموم مردم خواهد بود.

و بزهکاری واقع شده و تورم جمعیت کیفری از دردهای دوران معاصر است. همین امر، سیاستگذاران جنایی در سراسر دنیا را بر آن داشته است تا دست به دامن جامعه مدنی و نهادهای جامعه‌ای شوند و از مشارکت مردم در زمینه‌های مختلف پیشگیری از جرائم و انحرافات و نیز پاسخ‌دهی به آنها بهره‌گیرند. شرکت دادن مردم به معنای این است که امروزه پیشگیری و امنیت، اموری هستند که به همه افراد جامعه مربوط می‌شوند (لازرز-کریستین، ۱۳۹۵: ۱۶۴). به‌علاوه در مرحله پاسخ‌دهی و در حوزه دادرسی کیفری دلایل دیگری نیز وجود دارند که ضرورت مداخله و مشارکت عموم را ایجاب می‌کنند که مهم‌ترین آنها فاصله و شکافی است که بین مردم و مجریان عدالت کیفری ایجاد شده است. واقعیت این است که عموم مردم از فرایند رسیدگی کیفری و قواعد حقوقی پیچیده آن اطلاعات درستی نداشته و در این فرایند مداخله و مشارکتی هم ندارند. نظام عدالت کیفری از منظر آنها، مبهم به‌نظر می‌رسد. درحالی‌که در هاله‌ای از واژه‌ها و تعبیر مغلط و نامفهوم پوشیده شده است. در چنین فضایی راه‌های دسترسی عموم به این نظام، به رسانه‌ها و گزارش‌های احتمالی که آنها به‌طور خاص از برخی پرونده‌های کیفری منتشر می‌کنند، محدود است. اگرچه امکان شرکت عموم در محاکمات، قانوناً پیش‌بینی شده است، چند درصد از مردم وقت و امکان حضور را پیدا می‌کنند؟ چنین فاصله‌ای عواقب سوئی در پی دارد. برای نمونه به بی‌اعتمادی مردم به نظام عدالت کیفری منجر می‌شود. توضیح اینکه در جریان رسیدگی کیفری وجود عوامل متعددی بر خروجی و نتیجه یک محاکمه کیفری تأثیرگذار خواهند بود. برای نمونه اداره‌کنندگان فرایند رسیدگی واجد انگیزه شخصی برای حل‌وفصل سریع پرونده‌ها و کاهش تعداد آنها هستند، از این‌رو ممکن است به راه‌های قانونی همچون تعلیق تعقیب، بایگانی پرونده، معامله اتهام (در نظام‌های رسیدگی که چنین نهادی را به رسمیت می‌شناسند) و تشویق طرفین به صلح و سازش و میانجیگری و ... متوسل شوند و از حجم کار خود بکاهند. به‌علاوه برخورد و مواجهه حضوری با متهمان، ممکن است ترحم یا انزجار آنها را برانگیزد و کیفیات مخففه یا مشدده‌ای را ببینند که عموم مردم آنها را نمی‌بینند. به‌علاوه اداره‌کنندگان نظام رسیدگی کیفری با گذر زمان تجاربی را کسب می‌کنند که به آنها در تشخیص اینکه متهمی حقیقتاً گناهکار و مستحق سرزنش است یا خیر کمک می‌کند یا چون پیوسته با جرائم سنگین و خشونت‌بار روبه‌رو می‌شوند، برخی جرائم در نظرشان کمتر فجیع جلوه می‌کند و لذا نسبت به مرتکبان آن جرائم، اغماض و تساهل بیشتری روا می‌دارند. بی‌گمان عموم مردم آن هم در شرایطی که قانوناً امکان کسب اطلاع و نیز مداخله کافی را در این فرایند نداشته باشند، از شرایط مذکور آگاه نیستند و بر همین اساس واکنش‌های اعمال شده از طرف مراجع قضایی را کافی ندانسته و پیوسته خواستار قوانین خشن‌تر و مجازات‌های سنگین‌ترند. این مسئله بدین معنا نیست که عموم مردم خشن‌تر و کیفرگراتر از افراد درون نظام عدالت کیفری هستند، بلکه عموم به دلایلی که ذکر شد، نظام عدالت کیفری را خیلی سهل‌گیر می‌بینند (Roth, 1978: 232-235).

محصول شکاف مذکور، تنش دائمی و بی‌انتهای میان افراد درون و بیرون نظام عدالت کیفری است. افراد درون، آگاهی و درک دست اول از پرونده‌ها داشته، محاکمات را اداره می‌کنند و

ملاحظات عملی و بعضاً نفع شخصی خود را هم در نظر می‌گیرند و افراد بیرونی عدالت کیفری را تار و مبهم دیده و نتایج آن را ناعادلانه و بعضاً تساهل‌آمیز می‌دانند. آنها از موانع و مشکلاتی که در عمل اتفاق می‌افتد، آگاه نیستند و بی‌توجه به متهم و شرایط خاص هر پرونده، صرفاً خروجی آن را در نظر می‌گیرند. بدین ترتیب نظام عدالت کیفری در نظر عموم ناکارآمد و پیچیده جلوه می‌کند و اعتماد مردم نسبت به آن دچار خدشه و آسیب می‌شود. ضرورت‌های این‌چنینی ایجاب می‌کند که قانونگذار کیفری با پیش‌بینی مواد قانونی امکان مشارکت عموم را در دادرسی‌های کیفری فراهم سازد و ضمن استفاده از ظرفیت بالقوه عموم در اداره نظام عدالت کیفری شک و تردیدهای ذهنی آنها را نیز بزدايد و فاصله اتفاق افتاده را کاهش دهد.

نکته شایان توجه اینکه مشارکت عمومی در دادرسی‌های کیفری در تاریخ حقوق کیفری ریشه دارد. در قرن هجدهم میلادی و در کشورهای آنگلوامریکن، شهروندان معمولی نقش عمده‌ای در اجرای عدالت کیفری داشتند. همان‌طور که فریدمن نگاشته است: عدالت کیفری سنتی تجارت آماتورها و مردم عادی بود. آنها نظام عدالت کیفری را اداره می‌کردند و بر آن مسلط بودند (Friedman, 1993: 27). به دیگر بیان، این قضات غیرحرفه‌ای، پلیس غیرحرفه‌ای و هیأت منصفه متشکل از عوام بودند که دادرسی کیفری را اداره می‌کردند (Friedman, 1993: 28-30). اعضای هیأت منصفه به‌عنوان نمایندگان عموم و منعکس‌کننده مفهوم عدالت از نظر مردم، مورد احترام بودند (Akhiil, 1991: 1186-1189). تأسیس این نهاد به عموم اجازه آگاهی و بررسی هزینه‌های نظام عدالت کیفری و کسب اطلاع از منافع شخصی افراد درون آن را می‌داد (Akhiil, 1991: 1183-1185). به‌علاوه این نهاد به‌نوعی به مردم معمولی، عدالت کیفری را آموزش می‌داد. اعضای آن تقصیر یا بی‌گناهی متهم را احراز کرده و اغلب با نحوه نگارش و تنظیم رأیشان، مجازات متناسب را به قاضی القا می‌کردند (Langbein, 1983: 40-41, 52-55). به‌علاوه این مردم بودند که نظام عدالت کیفری را اداره می‌کردند. حداقل تا قرن هجدهم، بزه‌دیدگان، متهم را تعقیب کرده و متهمان در پرونده‌ها از خودشان دفاع می‌کردند. حتی پس از اینکه حق برخورداری از معاضدت وکلای مدافع به رسمیت شناخته شد، خیلی از متهمان توانایی استخدام وکیل را نداشتند و خود به دفاع می‌پرداختند. نتیجه موارد مذکور این بود که محاکمات کیفری با قواعد پیچیده، دست‌وپا گیر نبودند و تعداد افراد حرفه‌ای و متخصص اداره‌کننده نسبت به شهروندان معمولی کمتر بود.

مداخله و مشارکت عموم در دادرسی کیفری اسلامی نیز دیده می‌شود. در واقع سیاست جنایی اسلامی در حد گسترده‌ای مشارکتی است. جامعه مدنی (در مقابل مراجع رسمی دولتی) از طریق نقش‌های مختلفی که قربانی جرم، مجرم و مجموعه شهروندان در این سیاست جنایی ایفا می‌کنند، در پاسخ به نقض هنجار مداخله دارد (حسینی، ۱۳۸۳: ۲۰۴). برای نمونه شروع تعقیب و رسیدگی در جرائمی که جنبه خصوصی آنها غالب است، منوط به شکایت بزه‌دیده است. ضمن اینکه قربانی جرم می‌تواند پس از تعقیب از مجرم بگذرد یا با او مصالحه کند. به‌علاوه شارع مقدس با اختصاص حق قصاص به اولیای دم و نیز به رسمیت شناختن نهاد دفاع مشروع زمینه مشارکت و مداخله عموم را فراهم کرده است. ضمن اینکه در دادرسی کیفری اسلامی تأسیس امر به معروف و نهی از منکر

زمینهٔ مراقبت متقابل همگانی و پیشگیری از جرم از سوی جامعهٔ مدنی را فراهم می‌کند. این تأسیس در منابع فقهی «دفاع همگانی» خوانده شده است (عوده، ۱۴۰۵: ۴۸۹). به‌علاوه مشارکت جامعهٔ مدنی پس از ارتکاب جرم نیز به اشکال گوناگونی از جمله اعلام وقوع جرم و شهادت و... وجود دارد. نکتهٔ قابل توجه اینکه نهاد شفاعت و میانجیگری که عفو مرتکبان جرائم حق‌اللهی قابل عفو را تسهیل می‌کند، مصداق بارز مشارکت عمومی در دادرسی کیفری اسلامی است (حسینی، ۱۳۸۳: ۲۳۰-۲۱۶). بدین‌ترتیب استفاده از مشارکت عموم در تاریخ دادرسی کیفری مسبوق به سابقه است. با این حال، امروزه در جهان، استفاده از مشارکت و مداخلهٔ جامعهٔ مدنی بنابر ضرورت‌های ذکرشده و به شکلی کاملاً نظام‌مند وارد قوانین دادرسی کیفری شده است و علاوه بر شیوه‌های سنتی مشارکت عمومی، اشکال فعالانه‌تری اضافه شده که مبین مشارکت حقیقی عموم در فرایند رسیدگی کیفری و به‌عنوان رکنی از نظام کیفری است (دل‌ماس - مارتی، ۱۳۹۵: ۱۷۴). در پژوهش حاضر آنچه مورد بررسی است، ابداعاتی است که در راستای فراهم آوردن امکان مشارکت عموم در دادرسی کیفری اتفاق افتاده است.

۳. مشارکت عموم در مراحل مختلف رسیدگی کیفری

قانونگذار در قانون ۱۳۹۲ در مواد متعددی بر مداخله و مشارکت عموم، مهر تأیید زده و امکان آن را قانوناً در مراحل مختلف کشف جرم و تعقیب، محاکمه و اجرای مجازات فراهم کرده است. در زیر به بررسی مهم‌ترین جلوه‌های این مشارکت با تفکیک مراحل مختلف رسیدگی خواهیم پرداخت.

۳.۱. مشارکت عمومی در مرحلهٔ کشف جرم و تعقیب

۳.۱.۱. دستگیری شهروندی

کشف جرم وظیفهٔ ضابطان دادگستری است. ضابطان بازوی اجرایی دادسراها و دادگاه‌ها در انجام وظایفشان هستند و قانوناً تکالیف متعددی همچون کشف جرم، گزارش وقوع آن به دادسرا، جلوگیری از محو دلایل جرم و فرار مجرم و... را بر عهده دارند (خالقی، ۱۳۹۴، ج ۱: ۶۱). در واقع ضابطان به نمایندگی از جامعه و به محض وقوع جرم، قوهٔ قهریه را اعمال می‌کنند و شهروندان عادی جامعه حق دخالت در این حوزه را ندارند. با این حال، دلایل متعددی همچون ضرورت حفظ نظم از طریق دسترسی به متهم و طی فرایند قانونی محاکمه و مجازات، جلوگیری از فرار متهم در کنار جلب مشارکت مردم در فرایند دادرسی کیفری موجب شده که بعضاً قانونگذاران از این اصل عدول کرده و شهروندان عادی را نیز در بخشی از وظایف ضابطان شریک کنند. مصداق بارز این تصمیم، دستگیری شهروندی است که به‌منظور جلب مشارکت مردم در بخشی از فرایند کیفری برای اولین بار در تبصرهٔ ۱ مادهٔ ۴۵ قانون آیین دادرسی کیفری ۹۲ پیش‌بینی شده است (خالقی، ۱۳۹۴، ج ۱: ۸۰). به موجب این تبصره: «چنانچه جرائم موضوع بندهای الف، ب، پ و ت مادهٔ ۳۰۲ این قانون به‌صورت مشهود واقع شوند، در صورت عدم حضور ضابطان دادگستری، تمام شهروندان می‌توانند

اقدامات لازم را برای جلوگیری از فرار مرتکب و حفظ صحنه جرم به عمل آورند.^۱ این در حالی است که جلب افراد در جرائم مشهود و نیز ممانعت از محو دلایل جرم اساساً در صلاحیت ضابطان دادگستری است. دستگیری شهروندی در قوانین کشورهای مختلف نیز پیش‌بینی شده است. از جمله در قانون آیین دادرسی کیفری فرانسه ماده ۷۳ به هر شخصی علاوه بر بزه‌دیده اجازه می‌دهد که در جرائم مشهود، مرتکب را دستگیر و به نزدیک‌ترین مقرر پلیس هدایت کند و وی را به مأموران قضایی تحویل دهد (استفانی و همکاران، ۱۳۷۷: ۲۷۷). در انگلستان نیز که مهد دستگیری شهروندی تلقی می‌شود (مهر، ۱۳۹۵: ۳۸-۳۹)، این قاعده در ماده ۲۴ قانون پلیس^۲ و ادله کیفری ۱۹۸۴ این کشور گنجانده شده است، به موجب این ماده: هر شخصی می‌تواند کسی را که ظن متعارف و معقولی وجود دارد که در حال ارتکاب یک جرم قابل بازداشت است و یا اینکه واقعاً در حال ارتکاب چنین جرمی است یا شخصی را که یک جرم قابل بازداشت را مرتکب شده و یا ظن متعارفی مبنی بر ارتکاب چنین جرمی توسط او وجود دارد، دستگیر نماید. البته این اختیار به موجب ماده ۱۱۰ قانون پلیس و جرائم سازمان‌یافته شدید ۲۰۰۵ تا حدودی متحول شده است. به‌نحوی که این ماده اختیارات موجود برای شهروندان عادی را حفظ نموده ولی دامنه آن را از جرائم قابل دستگیری به همه جرائم قابل کیفرخواست، گسترش داده است. بدین ترتیب شهروندان عادی می‌توانند در صورت داشتن ظن متعارف، متهمان را در جرائم قابل کیفرخواست دستگیر کنند (Sanders, 2010: 153). مسلم است که اعطای چنین اختیاری به شهروندان، ضمن اینکه می‌تواند مصالحی را تأمین و از فرار متهم یا امحای دلایل جرم پیشگیری کند، به همان اندازه احتمال سوءاستفاده افراد را هم فراهم می‌کند و ممکن است به بی‌نظمی‌هایی منتهی شود. از همین رو چنین اختیاری در قوانین کشورهای مختلف محدود و مشروط به شرایطی شده است. برای نمونه در انگلستان همان‌طور که دیدیم، این اختیار مشروط به دسته خاصی از جرائم یعنی جرائم قابل رسیدگی با کیفرخواست شده است. ضمن اینکه باید جرم در حال ارتکاب بوده یا مرتکب، جرم را انجام داده باشد. در واقع اگر شهروند تنها احتمال ارتکاب جرمی را بدهد، چنین حقی برایش به رسمیت شناخته نشده است و بلکه در حالتی که شهروند دریابد که دیگری قصد ارتکاب جرم را دارد، تنها باید به اعلام مراتب به مقامات رسمی اکتفا کند (پرویزی فرد، ۱۳۹۱: ۱۵۷). به‌علاوه در این کشور، مداخله شهروندان تابع اصل ضرورت است. بدین ترتیب که شهروند باید معتقد باشد به‌نحو متعارف، دستگیری توسط افسر پلیس امکان‌پذیر نیست. ضمن اینکه شهروندان برای اعمال این اختیار باید احراز کنند که دستگیری مرتکب برای جلوگیری از فرار وی یا ایراد هر گونه صدمه به اشخاص دیگر یا اموال یا خود مرتکب، ضروری است و این تشخیص هم بر مبانی متعارفی مبتنی باشد (مهر، ۱۳۹۵: ۴۷).

تبصره ماده ۴۵ قانون آیین دادرسی کیفری ما نیز حاوی شروطی است که در راستای پیشگیری از بی‌نظمی‌ها پیش‌بینی شده‌اند. اولین شرط برای اعمال این اختیار از جانب شهروندان

۱. جرائم موضوع بندهای مذکور عبارت‌اند از: جرائم موجب مجازات سلب حیات، حبس ابد، قطع عضو و جنایات عمدی علیه تمامیت جسمانی با میزان نصف دینه کامل یا بیش از آن و جرائم موجب مجازات تعزیری درجه سه و بالاتر.

2. police and criminal evidence act

این است که جرم ارتكابی، از جرائم مذکور در تبصره یعنی جرائم موجب مجازات سلب حیات، حبس ابد، قطع عضو، جنایات عمدی که دیه آن نصف یا بیش از نصف دیه کامل است و نیز تعزیرات درجه سه و بالاتر، باشد. بی‌شک تشخیص این مسئله که جرم ارتكاب یافته جزء جرائم مذکور در تبصره است یا نه در لحظه وقوع آن برای شهروندان عادی جامعه و چه بسا حقوقدانان نیز دشوار است. برای نمونه در قانون مبارزه با مواد مخدر مجازات مرتکب براساس میزان ماده مخدر متفاوت است و نمی‌توان انتظار تشخیص درست را از شهروندان داشت. ضمن اینکه دامنه جرائم مذکور در این تبصره بسیار وسیع است که خود می‌تواند به بی‌نظمی و سوءاستفاده منتهی شود. شرط دیگری که در متن تبصره گنجانده شده، مشهود بودن جرم است. در دادرسی کیفری جرائم از نظر فاصله زمانی میان لحظه وقوع و کشف به دو دسته مشهود و غیرمشهود تقسیم می‌شوند. مصادیق جرائم مشهود در ماده ۴۵ در هفت بند احصا شده‌اند که البته تنها آنچه در صدر بند «الف» این ماده آمده، جرم مشهود واقعی است و سایر مصادیق در حکم مشهودند. احراز مشهود بودن جرم نیز برای مردم و شهروندان عادی جامعه کار آسانی نیست و اعطای چنین اختیاری به شهروندان مستلزم ارائه آموزش‌های لازم به آنها از طریق رسانه‌های جمعی یا آموزش در سطح مدارس است. به نظر نگارنده بهتر است در حال حاضر که چنین آموزش‌هایی ارائه نشده است و در راستای حفظ نظم، اختیار شهروندان را به جرائم مشهود واقعی محدود کنیم، یعنی حالتی که جرم در مرئی و منظر شهروندان اتفاق افتاده است. شرط مهم دیگری که از تبصره مذکور برداشت می‌شود، عدم حضور ضابطان دادگستری است. تعیین چنین شرطی کاملاً با فلسفه وضع این تبصره همخوانی دارد. در واقع هدف و آماج نهایی این تبصره دستیابی به مجرم واقعی و ممانعت از فرار وی با جلب مشارکت عمومی است و تا زمانی که ضابطان که وظیفه اصلی آنها در چنین مواردی حفظ صحنه جرم و ممانعت از فرار متهم است، حضور دارند نوبت به شهروندان عادی جامعه نمی‌رسد.

در صورت وجود و تحقق شرایط مذکور در تبصره ماده ۴۵ با این سؤال مواجهیم که حدود اختیارات شهروندان در برخورد با مجرم و صحنه جرم چگونه است؟ آنچه مسلم است اینکه به موجب قانون حتی ضابطان نیز که وظیفه اصلی‌شان در مواجهه با چنین صحنه‌هایی حفظ دلایل جرم و جلوگیری از فرار متهم است، موظف به انجام اقدامات لازم و ضروری هستند، از این رو این تکلیف به طریق اولی برای شهروندان عادی جامعه نیز وجود دارد. همان‌طور که به صراحت در حکم قانونی به عبارت «اقدامات لازم برای جلوگیری از فرار مرتکب جرم و حفظ صحنه جرم» به کار رفته است. بدین ترتیب می‌توان گفت که شهروندان در صورت مواجهه با جرائم مشهود و عدم حضور ضابطان مجازند به دستگیری مجرم و ضبط دلایل جرم اقدام کنند و مانع به هم خوردن صحنه یا از بین رفتن دلایل شوند، البته با توجه به اینکه این اقدامات، ابتدائاً در حیطه وظایف ضابطان است و تنها براساس ضرورت به شهروندان واگذار شده است، آنها مکلف‌اند به محض حضور ضابطان متهم را به وی تسلیم کنند و حفظ دلایل جرم را نیز بر عهده ضابطان قرار دهند.

تبصره مذکور نمونه بارز تلاش قانونگذار کیفری برای جلب مشارکت عمومی در فرایند کیفری است که با وجود آن می‌توان از نیروی بالقوه مردم در راستای کشف حقیقت و اجرای عدالت بهره برد و در عین حال اعتماد مردم را نیز نسبت به دستگاه عدالت کیفری تقویت کرد. با این حال ابهامات زیادی در خصوص این تبصره وجود دارد. از جمله اینکه تشخیص انطباق عمل مرتکب با جرائم مذکور و نیز تشخیص مشهود بودن جرم برای مردم عادی به راحتی ممکن نیست. از این رو بعید نیست که حکم این تبصره منشأ بی‌نظمی و درگیری در صحنه جرم شود (خالقی، ۱۳۹۴، ج ۱: ۸۰). بر این اساس و برای مترتب شدن فواید مورد انتظار از این حکم، مقنن باید درصدد رفع ابهام برآید و حتی حکم تبصره را محدود به سنگین‌ترین جرائم کند. در واقع و با توجه به شرایط فرهنگی اجتماعی و بستر اجرای این اختیار پیشنهاد می‌شود قانونگذار آن را به وقوع جرائم سنگین قابل تشخیص از سوی مردم همچون قتل، آدم‌ربایی، سرقت، جرائم امنیتی همچون بمب‌گذاری و ... اختصاص دهد و تنها در شرایطی که این جرائم در مرئی و منظر مردم واقع شود و ضابطان نیز حضور نداشته باشند، به شهروندان اختیار انجام اقدامات لازم برای جلوگیری از فرار مجرم داده شود.

۳. ۲. ۱. اعطای نقش به سازمان‌های مردم‌نهاد

یکی دیگر از جلوه‌های مشارکت عمومی در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ اعطای جایگاه و نقش فعال به سازمان‌های مردم‌نهاد است. مراد از سازمان مردم‌نهاد به استناد بند «الف» ماده ۱ آیین‌نامه تأسیس و فعالیت سازمان‌های غیردولتی، تشکلهایی است که توسط گروهی از اشخاص حقیقی یا حقوقی غیرحکومتی به صورت داوطلبانه با رعایت مقررات مربوط تأسیس شده و دارای اهداف غیرانتفاعی و غیرسیاسی‌اند. سازمان‌های مذکور که از ویژگی غیردولتی و غیرسیاسی بودن برخوردارند، ظرفیت‌های بالقوه فراوانی دارند و می‌توانند در مراحل مختلف دادرسی کیفری از کشف جرم تا اجرای مجازات، بازپروری و کمک به بازگشتن مجرم به اجتماع، ثمربخش باشند. در خصوص نقش فعال این سازمان‌ها در مرحله کشف جرم، تعقیب و تحقیق، ماده ۶۶ قانون آیین دادرسی کیفری و تبصره‌های چهارگانه آن قابل توجه و بررسی هستند. به موجب ماده مذکور: «سازمان‌های مردم‌نهادی که اساسنامه آنها در زمینه حمایت از اطفال و نوجوانان، زنان، اشخاص بیمار و دارای ناتوانی جسمی یا ذهنی، محیط زیست، منابع طبیعی، میراث فرهنگی، بهداشت عمومی و حمایت از حقوق شهروندی است، می‌توانند نسبت به جرائم ارتكابی در زمینه‌های فوق اعلام جرم کنند و در تمام مراحل دادرسی شرکت کنند».

همان‌طور که می‌دانیم یکی از طرق شروع تعقیب دعوای عمومی در جرائم غیرقابل گذشت، اعلام جرم است و قانونگذار در بند «ب» ماده ۶۴ قانون آیین دادرسی کیفری اعلام جرم را یکی از جهات قانونی شروع به تعقیب دانسته است. بدین ترتیب به افرادی که به هر نحو از وقوع جرمی مطلع شده و آن را به مراجع قضایی و انتظامی اعلام می‌کنند و فاقد نفع خصوصی در تعقیب‌اند، اعم از اینکه یک شهروند عادی یا مامور رسمی باشند، اعلام‌کننده جرم اطلاق می‌شود. اعلام جرم

تکلیف اخلاقی همگان است و براساس اینکه اعلام‌کننده شاهد وقوع جرم بوده یا نبوده باشد، به استناد ماده ۶۵ صرف اظهارات وی یا اظهار او به‌همراه وجود دلایل صحت ادعایش می‌تواند به تعقیب منتهی شود. اهمیت کار مخبران و اعلام‌کنندگان جرم در برخی جرائم از جمله جرائم اقتصادی و جرائم علیه امنیت بیشتر است، چراکه این جرائم اغلب با تشکیلات و سازماندهی واقع شده و کمتر آشکار می‌شوند. ضمن اینکه این جرائم بزه‌دیده حقیقی ندارند و بزه‌دیده آنها در بیشتر موارد دولت است (یوسفی مراغه، ۱۳۹۲: ۱۴۷). فلذا شاکی خصوصی که از طریق وی بتوان به وقوع جرم پی برد، مطرح نیست. بر همین اساس قانونگذار در مواد متعددی از قانون، اعلام و گزارش این جرائم را موضوع برخورد متفاوتی قرار داده است. برای نمونه به موجب ماده ۶۵ قانون آیین دادرسی کیفری اگر اعلام‌کننده جرم شاهد آن نباشد، صرف اعلام جرم نمی‌تواند موجبی برای شروع به تعقیب باشد، مگر اینکه دلیلی بر صحت ادعایش باشد یا جرم از جرائم علیه امنیت داخلی یا خارجی باشد. بدین ترتیب صرف اعلام جرم علیه امنیت بی‌آنکه اعلام‌کننده شاهد وقوع آن بوده باشد، برای شروع تعقیب کافی است. ماده ۶۷ نیز مقرر می‌دارد: «گزارش‌ها و نامه‌هایی که هویت گزارش‌دهندگان و نویسندگان آنها مشخص نیست، نمی‌تواند مبنای شروع به تعقیب قرار گیرد، مگر آنکه دلالت بر وقوع امر مهمی کند که موجب اخلال در نظم و امنیت عمومی است». در خصوص اعلام مفاسد مالی و اقتصادی نیز موادی از قانون آیین دادرسی کیفری و نیز قوانین دیگر قابل طرح هستند. برای نمونه، قانونگذار دادرسی کیفری در ماده ۷۲ مقامات و اشخاص رسمی را مکلف به اعلام جرائم غیرقابل گذشت در حوزه کاری خود کرده است. ترک این تکلیف از سوی رؤسا، مدیران و مسئولان سازمان‌ها و مؤسسات مذکور در ماده ۵۹۸ و در جرائم خاص مذکور در قانون به موجب ماده ۶۰۶ قانون تعزیرات ۱۳۷۵ جرم بوده و مستوجب مجازات است. مطابق ماده ۶۰۶: «هر یک از رؤسا یا مدیران یا مسئولین سازمان‌ها و مؤسسات مذکور در ماده ۵۹۸ که از وقوع جرم ارتشاء یا اختلاس یا تصرف غیرقانونی یا کلاهبرداری یا جرائم موضوع مواد ۵۹۹ و ۶۰۳ در سازمان یا مؤسسات تحت اداره یا نظارت خود مطلع شده و مراتب را حسب مورد به مراجع صلاحیت‌دار قضایی یا اداری اعلام ننمایند علاوه بر حبس از شش ماه تا دو سال به انفسال موقت از شش ماه تا دو سال محکوم خواهد شد». شایان ذکر است که ماده ۱۳ قانون ارتقای سلامت نظام اداری و مقابله با فساد مصوب ۱۳۹۰ مجازات مندرج در ماده مذکور را توسعه داده و آن را شامل مسئولان شوراهای اسلامی و برخی مؤسسات خصوصی حرفه‌ای و عدم اعلام سایر جرائم مرتبط با مفاسد اقتصادی، مانند تبانی در معاملات دولتی، اخذ پورسانت، اعمال نفوذ، تحصیل مال از طریق نامشروع و ... نیز کرده است. تبصره همین ماده، کارکنان این ادارات را هم در صورت اطلاع از وقوع این جرائم در حیطة وظایف خود و عدم اعلام کتبی و فوری آن به مسئول بالاتر خود، مشمول این مجازات دانسته است (خالقی، ۱۳۹۴، ج ۱: ۵۸).

بدین ترتیب اعلام جرم از طرق مشارکت عموم در فرایند کیفری است و سازمان‌های مردم‌نهاد نیز در صورت آگاهی از وقوع جرم می‌توانند آن را اعلام دارند. سؤال این است که با وجود این قاعده کلی چه نیازی به ماده ۶۶ قانون آیین دادرسی کیفری بوده است؟ پاسخ این پرسش با مذاقه در

متن ماده تا حدودی روشن می‌شود. قانونگذار دادرسی کیفری با به‌کار بردن عبارات «... در زمینه‌های فوق اعلام جرم کنند و در تمام مراحل دادرسی شرکت کنند» به سازمان‌های مذکور نقشی فراتر از اعلام جرم صرف داده و به‌نوعی حق حضور آنها را تمام مراحل دادرسی به رسمیت شناخته است. به دیگر بیان، سازمان‌های مردم‌نهاد مذکور در این ماده صرفاً اعلام‌کننده جرم نیستند، چراکه نقش اعلام‌کننده به محض اعلام جرم به پایان می‌رسد، درحالی‌که قانونگذار دادرسی کیفری با پیش‌بینی امکان شرکت سازمان‌ها در تمام مراحل دادرسی نقش میان اعلام‌کننده جرم و شاکی را برای این نهادها به رسمیت شناخته است. شایان ذکر است که در ماده ۶۶ قانون ۱۳۹۲ و پیش از اصلاحات سال ۱۳۹۴، امکان مشارکت فعالانه‌تری برای این سازمان‌ها فراهم بود، چراکه قانونگذار به حق اقامه دلیل و حق اعتراض به احکام و قرارها از سوی این سازمان‌ها اشاره کرده بود که آنها را بسیار نزدیک به شاکی می‌ساخت. در اصلاحات ۱۳۹۴ در قانون آیین دادرسی کیفری عبارات ذکرشده، حذف شدند و صرفاً به شرکت سازمان‌های مردم‌نهاد در تمام مراحل دادرسی اشاره شد. با وجود این تغییر باز هم می‌توان قائل شد که ماده مذکور نقشی فراتر از اعلام جرم را برای این سازمان‌ها به رسمیت شناخته است که بر مبنای حمایت مؤثر از بزه‌دیدگان و استفاده از ظرفیت بالقوه عموم در اعاده نظم از دست‌رفته اجتماع مبتنی است. توضیح اینکه سازمان‌های مذکور در ماده در راستای حمایت از بزه‌دیدگان آسیب‌پذیر همچون زنان، کودکان، بیماران و ... یا حمایت از سرمایه‌های ملی و همگانی ارزشمند مانند محیط زیست، منابع طبیعی و ... تشکیل شده‌اند و طبیعتاً زمانی امکان حمایت مؤثر و کارآمد را می‌یابند که به موجب قانون حضور و مشارکتشان در فرایند رسیدگی کیفری به رسمیت شناخته شود. در واقع سازمان‌های مردم‌نهاد در کنار دادستان و به‌طور خاص در زمینه‌ای که فعالیت می‌کنند، حافظ منافع اجتماع هستند. به دیگر بیان، این سازمان‌ها به‌عنوان چشمان بیدار جامعه و حاکمیت، یار و مددکار دادستان به‌شمار رفته و با حضور فعالی که در سطح جامعه دارند، نقشی انکارناپذیر در کشف و تعقیب جرائم و به‌طور کلی پیشگیری از جرم در سطح جامعه به‌عهده دارند (کوشکی، ۱۳۹۲: ۷۳). در خصوص ماده ۶۶ چند نکته دیگر هم قابل تأمل است؛ اول اینکه تنها سازمان‌های مردم‌نهادی حق اقدام براساس ماده ۶۶ را دارند که اساسنامه‌شان در زمینه‌های ذکرشده در آن ماده باشد، یعنی اساسنامه آنها یا در زمینه حمایت از اطفال و نوجوانان، زنان، بیماران و ناتوانان جسمی یا ذهنی باشد یا در راستای حمایت از منافع عمومی که در این ماده از آنها نام برده شده است، تأسیس شده باشند. منافع مذکور عبارت‌اند از محیط زیست، منابع طبیعی، میراث فرهنگی، بهداشت عمومی و حقوق شهروندی. در واقع نحوه نگارش ماده حصری بودن موضوعات مذکور را نشان می‌دهد. در عین حال، براساس بند «پ» ماده ۳۸ قانون احکام دائمی برنامه‌های توسعه کشور مصوب ۱۳۹۵ که جایگزین تبصره ۳ ماده ۶۶ قانون آیین دادرسی کیفری شده است: «سازمان‌های مردم‌نهاد در صورتی می‌توانند از حق مذکور در ماده ۶۶ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ استفاده کنند که از مراجع ذی‌صلاح قانونی ذی‌ربط مجوز اخذ کنند و اگر سه بار متوالی اعلام جرم یک سازمان مردم‌نهاد در محاکم صالحه به‌طور قطعی رد شود، برای یک سال از استفاده از حق

مذکور در ماده ۶۶ قانون ذکر شده، محروم می‌شوند». نکته دیگر اینکه در جرائم منافی عفت، سازمان‌های مردم‌نهاد تنها باید به اعلام جرم و ارائه دلایل خود به مراجع قضایی اکتفا کنند و در راستای ستر و بزه‌پوشی و عدم اشاعه فحشا، حق شرکت در جلسات رسیدگی را ندارند. این نکته در تبصره ۴ ماده ۶۶ تصریح شده و مبتنی بر آموزه‌های شرعی در خصوص عدم اشاعه فحشاست.

در حالی که جرم ارتكابی بزه‌دیده مستقیمی داشته باشد، مثلاً زمانی که طفل یا نوجوانی موضوع جرم واقع شود، بحث رضایت وی به مداخله سازمان مردم‌نهاد مطرح می‌شود. در این خصوص تبصره ۱ ماده ۶۶ مقرر می‌دارد: «در صورتی که جرم واقع شده دارای بزه‌دیده خاص باشد، کسب رضایت وی جهت اقدام مطابق این ماده ضروری است. چنانچه بزه‌دیده طفل، مجنون یا در جرائم مالی سفیه باشد، رضایت ولی قییم یا سرپرست قانونی او اخذ می‌شود. اگر ولی قییم یا سرپرست قانونی، خود مرتکب جرم شده باشد، سازمان‌های مذکور با اخذ رضایت قییم اتفاقی یا تأیید دادستان، اقدامات لازم را انجام می‌دهند». بدین ترتیب براساس این ماده اگر بزه‌دیده بالغ باشد، رضایت خود وی اخذ می‌شود. در صورتی که محجور باشد، رضایت ولی یا قییم و در صورتی که خود ولی یا قییم مرتکب جرم شده باشند رضایت قییم اتفاقی یا دادستان اخذ خواهد شد. این تبصره در راستای حفظ حقوق بزه‌دیده و احترام به خواسته وی در قانون گنجانده شده است. نکته آخر اینکه ضابطان دادگستری و مقامات قضایی به موجب تبصره ۲ ماده ۶۶ مکلف شده‌اند بزه‌دیدگان موضوع این ماده را از کمک سازمان‌های مردم‌نهاد مربوطه آگاه کنند. بدین ترتیب و براساس ماده ۶۶ و تبصره‌های چهارگانه آن، سازمان‌های مردم‌نهادی که شرایط ذکر شده را دارند، حق اعلام جرم، حق معرفی نماینده جهت حضور در دادسرا و دادگاه و دریافت اظهارنامه و نیز حق ارائه دلیل را دارند (خالقی، ۱۳۹۴، ج ۱: ۶۰). این ماده امکان حمایت از بزه‌دیده از طریق چتر حمایتی نهادهای مدنی را در فرایند رسیدگی کیفری فراهم کرده است.

استفاده از خدمات و مشارکت سازمان‌های مردم‌نهاد در سایر کشورها نیز متداول است. برای نمونه در انگلستان و ولز سازمان‌های متعددی برای ارائه کمک و خدمت به بزه‌دیدگان وجود دارد. در این کشور برای طیف خاص از جرائم (سرقت، ایجاد حریق، تجاوز و آزار و اذیت نژادی) پلیس به موجب قانون موظف شده است، جزئیات واقعه را به نهادهای مدنی ویژه حمایت از بزه‌دیدگان گزارش دهد. مگر اینکه قربانی جرم صراحتاً از پلیس بخواهد که این کار را انجام ندهد (Mujkanovik, 2014: 22). در انگلستان، ولز و ایرلند شمالی، سرویس‌های حمایت از بزه‌دیدگان خدمات حمایتی را به‌طور داوطلبانه به بزه‌دیدگان، ارائه می‌کنند. این سازمان‌ها درک گسترده‌ای از نیازهای طیف‌های مختلف بزه‌دیدگان دارند و حمایت‌های متنوعی مانند ارائه اطلاعات به بزه‌دیدگان، مشاوره در خصوص بیمه و جبران خسارت و... را عرضه می‌کنند. چنین امکاناتی ناشی از تغییر دیدگاه و عملکرد نظام عدالت کیفری نسبت به بزه‌دیده و نیز نسبت به ظرفیت بالقوه جامعه مدنی است. به‌گونه‌ای که در لایحه عدالت برای همه انگلستان تأکید شده است که برنامه ما یک اولویت اساسی و مهم دارد و آن بازسازی نظام عدالت کیفری در جهت تأمین منافع بزه‌دیده و اجتماع است (Edwards, 2006: 969).

۲.۳. مشارکت عموم در مرحله رسیدگی و محاکمه

در قوانین آیین دادرسی کیفری، مصادیق متعددی از مشارکت عموم در مرحله محاکمه و رسیدگی وجود دارد. از جمله اینکه شهادت شهود از مهم‌ترین ادله اثبات دعوی کیفری است. در واقع مردم می‌توانند به‌واسطه شهادت خود نظام عدالت کیفری را در کشف حقیقت مطلق در دعوی کیفری یاری کنند. هدف نهایی یک رسیدگی کیفری، رسیدن به واقعیت است، یعنی آنچه در روز وقوع جرم اتفاق افتاده است. دادرس کیفری در پی دستیابی به مجرم واقعی است و این هدف جز با استناد به ادله اثباتی امکان‌پذیر نیست و شهادت از مهم‌ترین این ادله است. جلب مشارکت مردم بدین شکل بعضاً نیازمند تأمین امنیت شهود است. این مسئله در ماده ۲۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ مورد توجه قرار گرفته و قانونگذار با پیش‌بینی تدابیر قانونی همچون عدم مواجهه حضوری بین شاهد و مطلع با شاکی یا متهم، عدم افشای اطلاعات مربوط به هویت، مشخصات خانوادگی و محل سکونت یا فعالیت شاهد یا مطلع و استماع اظهارات آنها در خارج از دادسرا با وسایل ارتباط از راه دور، سعی در حفظ امنیت شهود و مطلعان و به‌تبع جلب مشارکت آنها در دادرسی کیفری داشته است. به‌علاوه علنی بودن محاکمات کیفری و عدم ایجاد مانع جهت حضور مردم در جلسات رسیدگی به دعوی کیفری نیز به‌نوعی دربردارنده مشارکت مردم در دادرسی‌های کیفری است. علنی بودن رسیدگی‌ها زمینه را برای نظارت مستقیم مردم بر دستگاه قضایی فراهم می‌کند، سبب ارتقای اعتماد مردم به این دستگاه می‌شود و در عین حال امکان اجرای عدالت و رعایت حقوق متهم را نیز فراهم می‌کند. با این حال همان‌طور که در ابتدای پژوهش گفته شد، آنچه مدنظر نگارنده است، مشارکت فعال مردم در دادرسی‌های کیفری و اعطای نقشی پررنگ و غیر منفعل به آنهاست. در این خصوص می‌توان به رسیدگی با حضور هیأت منصفه و نیز حل‌وفصل دعوی کیفری در دادگاه‌های مردمی یا از طریق نهادهای عدالت ترمیمی اشاره کرد که در زیر به بررسی آنها می‌پردازیم.

۲.۱.۳. محاکمات با حضور هیأت منصفه

یکی دیگر از مصادیق مشارکت فعال عموم در دادرسی‌های کیفری، محاکمات با حضور هیأت منصفه است. خاستگاه هیأت منصفه انگلستان است و از آنجا به دیگر کشورها نیز راه یافته است (خالقی، ۱۳۹۴، ج ۲: ۸۴). هیأت منصفه معادل واژه ژوری است به معنای «جمعی از افراد برگزیده که با استماع حقایق موجود در جریان دادرسی در خصوص تقصیر یا عدم تقصیر متهم اتخاذ تصمیم می‌کنند (oxford advanced learners dictionary, 1993)»، یا تعدادی از مردم که براساس قانون انتخاب می‌شوند تا در خصوص تقصیر یا بی‌گناهی متهمان قضاوت کنند (Cheryl, 2007:3). بدین ترتیب اعضای هیأت منصفه از بین مردم عادی جامعه انتخاب می‌شوند و حامل قضاوت عمومی نسبت به متهم و پرونده‌اند. این هیأت جلوه بارز مشارکت عمومی در مرحله رسیدگی‌های کیفری است. در واقع یکی از مهم‌ترین مبانی که تشکیل و حضور هیأت منصفه در محاکمات کیفری بر آن مبتنی

است، این است که هیأت منصفه نماینده افکار عمومی و وجدان جمعی در محاکمات کیفری است و انتظارات عدالت‌خواهانه مردم را در زمان مشخص بیان کرده و بر آن اساس در قضاوت مشارکت می‌کنند (هاشمی، ۱۳۷۱: ۱۲۲). ضمن اینکه اعضای هیأت منصفه به حاکمیت وابستگی ندارند و قضاوتشان به دور از قواعد پیچیده حقوقی و صرفاً از روی انصاف است. از این رو مداخله و مشارکت آنها در رسیدگی‌ها، اعتماد عمومی را به دستگاه عدالت کیفری تقویت خواهد کرد. بی‌شک تحقق چنین اهدافی به نحوه انتخاب و نیز قدرت عمل اعضای هیأت منصفه بستگی دارد. در انگلستان، انتخاب اعضای هیأت منصفه به وسیله سیستم قرعه‌کشی (تصادفی با استفاده از رایانه) در سه مرحله و از میان حائزان شرایط شرکت در انتخابات (انتخاب‌کنندگان) صورت می‌گیرد و در نتیجه، با این نحوه انتخاب، هدف اصلی حضور هیأت منصفه در محاکمات؛ یعنی مشارکت افراد عادی در دادرسی، محقق خواهد شد. به علاوه در این کشور دو مرحله احراز تقصیر و صدور حکم را از هم تفکیک می‌کنند و اعضای هیأت منصفه در خصوص تقصیر یا عدم تقصیر متهم اظهار نظر می‌کنند (شیخ‌الاسلامی، ۱۳۸۰: ۳۹).

در ایران اولین بار در اصل ۷۹ متمم قانون اساسی پیش‌بینی شد: «در موارد تقصیرات سیاسی و مطبوعات هیأت منصفین در محاکم حاضر خواهند بود». پس از انقلاب نیز در اصل ۱۶۸ قانون اساسی بر لزوم برگزاری محاکمات در جرائم سیاسی و مطبوعاتی با حضور هیأت منصفه تأکید شد. در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ نیز در ماده ۳۰۵ مقرر شد: «به جرائم سیاسی و مطبوعاتی با رعایت ماده ۲۵۲ این قانون به‌طور علنی در دادگاه کیفری یک مرکز استان محل وقوع جرم با حضور هیأت منصفه رسیدگی می‌شود». تبصره این ماده نیز، احکام و ترتیبات هیأت منصفه را مطابق قانون مطبوعات و آیین‌نامه اجرایی آن دانسته است. بر این اساس در حال حاضر اعضای هیأت منصفه به موجب ماده ۳۶ اصلاحی ۱۳۷۹ قانون مطبوعات، توسط هیأتی متشکل از وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، رئیس کل دادگستری استان، رئیس شورای شهر مرکز استان، رئیس سازمان تبلیغات و امام‌جمعه مرکز استان یا نماینده وی و از بین گروه‌های مختلف اجتماعی (روحانیان، استادان دانشگاه، پزشکان، مهندسان و...) انتخاب می‌شوند. به این ترتیب انتخاب اعضای هیأت منصفه در اختیار هیأت مذکور است. به علاوه براساس اصلاحاتی که در سال ۷۹ در قانون مطبوعات به عمل آمد، دادگاه مکلف به صدور رأی بر طبق نظر هیأت منصفه نیست. اگرچه براساس ماده ۴۳ قانون مطبوعات هیأت منصفه موظف است در خصوص دو مطلب یعنی بزهکار بودن یا نبودن متهم و در صورت بزهکار بودن در خصوص استحقاق یا عدم استحقاق تخفیف وی اظهار نظر کنند، اما دادگاه، تکلیفی به صدور رأی براساس نظر این هیأت ندارد. این مطلب از تبصره ۱ ماده ۴۳ قابل برداشت است که به موجب آن: «پس از اعلام نظر هیأت منصفه دادگاه در خصوص مجرمیت یا برائت متهم اتخاذ تصمیم نموده و طبق قانون مبادرت به صدور رأی می‌نماید». چنین حکمی با فلسفه حضور هیأت منصفه در محاکمات کیفری سازگاری ندارد. به دیگر بیان، هیأت منصفه نماینده عموم بوده و خواست و فکر عموم مردم را منتقل می‌کنند. از این رو مشارکت و مداخله آنها زمانی معنا و مفهوم می‌یابد که بر نظر آنها در خصوص بزهکار بودن یا نبودن متهم

اثری مترتب باشد و دادگاه موظف به صدور رأی براساس آن شود. به‌علاوه تضمین مشارکت عمومی در هیأت منصفه به نحوه انتخاب اعضا نیز بستگی دارد. انتخاب اعضا از طریق اعلام عمومی و ثبت‌نام متقاضیان و قرعه‌کشی میان آنها راهی است که بهتر می‌تواند دستیابی به این هدف را ممکن سازد. همان‌گونه که در قانون منسوخه هیأت منصفه مطبوعات مصوب ۱۳۸۲ پیش‌بینی شده بود. در نهایت اینکه در قوانین ما حضور هیأت منصفه محدود به جرائم سیاسی و مطبوعاتی بوده و با ایرادات ذکرشده مواجه است. فراهم کردن امکان مشارکت و مداخله واقعی و جدی‌تر عموم در دادرسی‌های کیفری نیازمند اصلاح قانون و رفع مشکلات موجود است.

۳.۲.۲. مشارکت عموم در مراجع حل اختلاف

حل‌وفصل اختلافات مردم در مراجع غیرقضایی نیز از راه‌های به‌کارگیری عموم و مشارکت دادن آنها در دادرسی‌های کیفری است. همان‌طور که می‌بینیم امروزه به دلایل مختلفی همچون تورم پرونده‌های کیفری و زندان‌ها، هزینه‌های سرسام‌آور دستگاه عدالت کیفری و نیز جلب مشارکت عمومی، اندیشه‌های قضا‌دایی، کیفر‌دایی و استفاده از عدالت ترمیمی و راهکارهای آن مطرح و در قوانین دادرسی کیفری کشورها تجلی یافته است. در قوانین ما نیز جلوه‌هایی از این تفکر دیده می‌شود. بدین ترتیب که در سال ۱۳۷۹ و به موجب ماده ۱۸۹ قانون برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، شوراهای حل اختلاف در راستای کاهش مراجعات مردم به محاکم قضایی و توسعه مشارکت‌های مردمی متولد شده و براساس آیین‌نامه اجرایی این ماده (مصوب ۱۳۸۱) حل‌وفصل برخی از دعاوی به آنها محول شد. در گذر زمان و با توجه به رضایت‌بخش بودن عملکرد شوراها، قانون شوراهای حل اختلاف به تصویب مجلس رسید و در حال حاضر قانون مصوب ۱۳۹۴ شوراها حاکم و لازم‌الاجراست. براساس این قانون، هر شورا از رئیس، دو عضو اصلی و یک عضو علی‌البدل تشکیل می‌شود. اعضای شورا قاضی نیستند و کارکنان دادگستری، وکلا و مشاوران حقوقی، کارشناسان رسمی دادگستری و کارکنان نیروهای نظامی و انتظامی جمهوری اسلامی ایران و نیروهای اطلاعاتی تا زمانی که در سمت‌های شغلی خود هستند، حق عضویت در شورا را ندارند. اعضای شورا باید حداقل مدرک کارشناسی یا مدرک حوزوی معادل (برای اعضای شورای حل اختلاف شهر) یا سواد خواندن و نوشتن و ترجیحاً دیپلم و بالاتر (برای اعضای شورای حل اختلاف روستا) را دارا باشند. براساس قانون مذکور، شوراها در امور کیفری در خصوص کلیه جرائم قابل گذشت و نیز جنبه خصوصی جرائم غیرقابل گذشت با تراضی طرفین برای صلح و سازش اقدام می‌کنند. بدین ترتیب یکی از صلاحیت‌های شوراهای حل اختلاف، میانجی‌گری و اقدام به صلح و سازش بین طرفین است که به لحاظ تاریخی نیز مسبوق به آداب و رسوم و سنت‌های گذشته است. به‌علاوه براساس ماده ۹ قانون مذکور، شوراهای حل اختلاف صلاحیت رسیدگی و صدور رأی را در امور کیفری صرفاً در جرائم تعزیری که مستوجب مجازات جزای نقدی درجه هشت باشند، دارا هستند. در واقع شوراها از صدور حکم به سایر مجازات‌ها و جرائم منع شده‌اند و این امر در راستای احترام به اصل ۳۶ قانون اساسی که به موجب آن، حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق

دادگاه صالح و به موجب قانون باشد، مقرر شده است. این در حالی است که شوراهای حل اختلاف مرجعی غیرقضایی تلقی می‌شوند. بر همین اساس در تبصره ۲ ماده ۹ مقرر شده است: شورای حل اختلاف مجاز به صدور حکم شلاق و حبس نمی‌باشد. در کل تأسیس شوراها و استفاده از عموم در اداره و عضویت آنها علیرغم محدودیت‌هایی که در حوزه رسیدگی آنها وجود دارد، یکی از جلوه‌های بارز مشارکت دادن مردم در رسیدگی و حل‌وفصل دعاوی می‌باشد. در قانون آیین دادرسی کیفری ما و حتی در مراجع قضایی نیز می‌توان مشارکت عموم را یافت. برای نمونه در دادگاه اطفال و نوجوانان که برای رسیدگی به کلیه جرائم اطفال و افراد کمتر از هجده سال تمام شمسی تشکیل شده است، مشاورانی از بین عموم مردم حضور خواهند داشت. به استناد ماده ۴۱۰ قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲، این مشاوران از بین متخصصان علوم تربیتی، روان‌شناسی، جرم‌شناسی، مددکاری اجتماعی، فرهنگیان و دانشگاهیان آشنا به مسائل روان‌شناختی اعم از شاغل و بازنشسته انتخاب می‌شوند. انتخاب این افراد توسط رئیس کل دادگستری استان و به پیشنهاد رئیس حوزه قضایی محل صورت می‌گیرد. استفاده از این مشاوران به منظور شناخت بهتر شخصیت متهم و کمک به یافتن واکنش مناسب در برابر رفتار او انجام می‌گیرد (خالقی، ۱۳۹۴، ج ۲: ۷۸). ضمن اینکه حضور مشاورانی که از دل مردم و جامعه مدنی برخاسته‌اند، می‌تواند منتقل‌کننده فکر و رأی عموم و برداشت آنها از عدالت در پرونده باشد. دادگاه‌های جامعی در سایر کشورها نیز مطرح و واجد جایگاه هستند. برای نمونه دادگاه‌های مردمی در آمریکا به دنبال کاهش فاصله میان نظام کیفری و اجتماع هستند. چنین مراجعی مجرم را وادار به پاسخگویی به جامعه‌ای می‌سازند که مهم‌ترین قواعد آن را نقض کرده است. شرط ارجاع و رسیدگی به این دعاوی، پذیرش تقصیر توسط متهم و قبول ضمانت اجرای مورد عمل آنهاست. ضمانت اجراها ترمیمی و شامل جبران خسارت و خدمات اجتماعی است. پرونده‌هایی که به این دادگاه‌ها ارجاع می‌شود، جرائم کم‌اهمیت بوده و مجرمان بار اول را شامل می‌شود. این دادگاه‌ها که اعضای آنها از میان افراد داوطلب انتخاب می‌شوند، راهی برای مشارکت دادن عموم در رسیدگی‌ها هستند. دادگاه جامعی شهر نیویورک که در سال ۱۹۹۳ ایجاد شده، اولین دادگاه از این نوع در آمریکا است (Feinblatt and Greg Berman, 1997: 2). بی‌شک تشکیل چنین دادگاه‌هایی بر اهداف متعددی از جمله پوشاندن فاصله میان مردم و دستگاه عدالت کیفری، معرفی جامعه به عنوان قربانی و بزه‌دیده جرم و مشارکت دادن عموم برخاسته از دل اجتماع در روند رسیدگی به جرم، کمک به ترمیم و اصلاح عیوب نظام عدالت کیفری و مواجه ساختن مجرمان با عواملی که آنها را به سمت جرم سوق داده است و ... مبتنی‌اند (Feinblatt, John, & Berman, Greg, 2000: 3). به‌علاوه نهادهای دیگری نیز براساس تفکر عدالت ترمیمی در چارچوب نظام عدالت کیفری این کشور به چشم می‌خورد. برای نمونه می‌توان به «میانجی‌گری میان بزه‌کار و بزه‌دیده» اشاره کرد. این تأسیس مشتمل بر وساطت شخص ثالثی به‌عنوان میانجی‌گر میان مرتکب جرم و بزه‌دیده به‌منظور ایجاد سازش بین آنها و ترمیم خسارات وارد بر بزه‌دیده است. این نتایج طی نشست‌هایی که بین طرفین با حضور میانجی‌گر برگزار می‌شود، حاصل می‌گردند. در واقع میانجی‌گر، به‌نحوی مطلوب، طرفین را قادر می‌سازد که دلایل ریشه‌ای

اختلاف را یافته و به توافق دست یابند (نجفی ابرنآبادی و همکاران، ۱۳۹۵: ۱۹۳). این فرایند به طرفین کمک می‌کند که کنترل بیشتری بر نتایج گفت‌وگو و مذاکراتشان داشته باشند. درحالی‌که اعطای قدرت تصمیم‌گیری و صدور حکم به قضات به‌عنوان اشخاص ثالثی که نقشی در جرم واقع شده ندارند، قدری تشویش و نگرانی را در بزهدار و بزهدیده ایجاد می‌کند، میانجی‌گری تا حدودی از این نگرانی‌ها می‌کاهد و به آنها قدرت تصمیم‌گیری می‌بخشد (Kimberle.k.kovech, 1994: 75-76). نهادها و تأسیسات برخاسته از رویکرد عدالت ترمیمی، جلوه‌ها و مصادیق متعدد دیگری همچون محافل تعیین مجازات در آمریکا که در آن علاوه بر بزهدار و بزهدیده، خانواده‌ها، برخی از کارکنان دستگاه عدالت کیفری و حتی افراد جامعه حضور پیدا می‌کنند، نشست‌های گروهی خانوادگی و... را نیز شامل می‌شود که بعضاً نهادهای مشابهشان در کشور ما نیز تأسیس شده است. میانجی‌گری میان بزهدار و بزهدیده که به موجب ماده ۸۲ قانون آیین دادرسی کیفری، در جرائم تعزیری درجه شش، هفت و هشت که مجازات آنها قابل تعلیق است، به رسمیت شناخته شده، یکی از این موارد است. به موجب این ماده، در جرائم مذکور مقام قضایی می‌تواند برای حصول صلح و سازش میان طرفین، موضوع را با توافق آنان به شورای حل اختلاف یا شخص یا مؤسسه‌ای برای میانجی‌گری ارجاع دهد. در راستای اجرای این ماده آیین‌نامه میانجی‌گری به تصویب رسید و شرایط میانجی‌گر و نحوه اجرای میانجی‌گری تبیین شده است. در کل این ماده نیز از جلوه‌های بارز مشارکت دادن عموم در دادرسی‌های کیفری است.

شایان ذکر است که استفاده از ظرفیت عموم برای ایجاد صلح و سازش محدود به موارد ذکر شده نیست. اصلاح ذات‌البین و سازش بین افراد و حل‌وفصل اختلافات از طریق کدخدانمنشی در ایران قدمتی دیرینه دارد و کاملاً مرسوم و معمول بوده و است. بسیاری از پرونده‌ها به‌خصوص در جرائم قابل گذشت به‌واسطه مشارکت افرادی خارج از طرفین پرونده حل‌وفصل می‌شوند. صدر ماده ۸۲ قانون آیین دادرسی کیفری که به اعطای مهلت به متهم برای جلب رضایت شاکی در جرائم تعزیری درجه شش تا هشت اشاره دارد، مؤیدی بر این ادعاست. در واقع دسته‌ای از پرونده‌های کیفری با مشارکت و مداخله اشخاص ثالث و بدون نظارت قضایی به صلح و سازش و نهایتاً گذشت شاکی می‌انجامند.

۳.۳. مشارکت عموم در مرحله اجرای احکام کیفری

بی‌شک اجرای احکام کیفری در حوزه اقتدار مقامات قضایی‌اند و در کشور ما توسط نهاد دادسرا انجام می‌گیرد. ماده ۴۸۴ قانون آیین دادرسی کیفری در همین زمینه مقرر می‌دارد: «اجرای احکام کیفری بر عهده دادستان است و معاونت اجرای احکام کیفری تحت ریاست و نظارت وی در مناطقی که رئیس قوه قضاییه تشخیص می‌دهد، در دادسرا عهده‌دار این وظیفه است». بدین ترتیب شاید سخن گفتن از مشارکت مردم در اجرای احکام کیفری به‌جز در شرایط اجرای علنی مجازات‌ها و آن هم در قالب یک ناظر، چندان قابل هضم نباشد. با این حال امروزه در جهان جلوه‌هایی از مشارکت عموم در این حوزه را در قالب مجازات‌های جامعه‌مدار شاهدیم. مجازات‌های اجتماعی یا

جامعه‌مدار، به مجازات‌هایی اطلاق می‌شود که در راستای سیاست جنایی مشارکتی در بستر جامعه و نه در مؤسسات و نهادهای دولتی همچون زندان و مؤسسات مشابه، اعمال و اجرا می‌شوند (منصورآبادی، ۱۳۸۹: ۷). مجازات‌هایی همچون دوره مراقبت، خدمات عمومی رایگان، محرومیت از حقوق اجتماعی، جزای نقدی روزانه و ... در این طیف قرار می‌گیرند. این واکنش‌ها در راستای جلب مشارکت عموم و نیز نجات از بحران تورم زندان‌ها و جمعیت کیفری و در راستای تفکر زندان‌زدایی و به‌عنوان جایگزین‌های حبس، به قوانین جزایی کشورهای مختلف راه یافتند. میزان و نحوه مداخله و مشارکت عموم در اجرای هر یک از این واکنش‌ها به مقرراتی که در این زمینه تنظیم می‌شود بستگی دارد. برای مثال «نظام پروبیشن»^۱ در کشورهای آنگلو ساکسون یا تعلیق مراقبتی در اروپای قاره‌ای با کمک و مشارکت مردم در قالب مأمور تعلیق اجرا می‌شوند. در ایران نخستین بار با لایحه مجازات‌های اجتماعی جایگزین زندان که در سال ۱۳۸۵ به مجلس شورای اسلامی فرستاده شد، مجازات‌های جامعه‌محور، مورد توجه جدی قرار گرفتند. اگرچه این لایحه هرگز به شکل قانون در نیامد، اما الهام‌بخش قانونگذار در اختصاص فصلی از قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲ به مجازات‌های جایگزین حبس شد. این مجازات‌ها به موجب ماده ۶۴ قانون مجازات اسلامی عبارت‌اند از دوره مراقبت، خدمات عمومی رایگان، جزای نقدی، جزای نقدی روزانه و محرومیت از حقوق اجتماعی که در جرائمی که برحسب میزان مجازاتشان در همین فصل تعیین شده‌اند و مشروط به وجود شرایطی همچون گذشت شاکی و وجود جهات تخفیف و ... تعیین و اجرا می‌شوند؛ اما آیا جایگزین‌های حبس در ایران به‌واقع مجازات‌هایی جامعه‌محورند؟ آن‌طور که دانستیم مجازات‌های جامعه‌محور در بستر جامعه اجرا می‌شوند. برای نمونه محل اجرای خدمات عمومی ممکن است بیمارستان‌ها، خانه سالمندان و ... باشد. آنچه از مواد ۶۴ به بعد قانون مجازات اسلامی و نیز از آیین‌نامه‌های اجرایی آن به‌ویژه آیین‌نامه اجرایی ماده ۷۹ قانون مجازات اسلامی برداشت می‌شود، تلاش قانونگذار بر حبس‌زدایی است و جایگزین‌ها اگرچه مجرم را از تحمل حبس به‌عنوان مجازات سخت دولتی نجات می‌دهند، خود در دستگاه‌های اجرایی و مؤسسات عمومی به‌عنوان نهادهای پذیرنده و تحت نظارت قاضی اجرای احکام کیفری اعمال می‌شوند. به دیگر بیان امکان مشارکت فعال عموم در اجرای آنها آن‌گونه که از نام مجازات‌های جامعه‌محور انتظار می‌رود، فراهم نیست. با وجود این مواد قانونی وجود دارند که بعضاً می‌توانند زمینه مشارکت عموم و جامعه مدنی را فراهم کنند. برای نمونه دستورهایی که محکوم در دوره مراقبت مکلف به انجام آنها می‌شود، می‌توانند با نظارت یکی از نزدیکان و خویشاوندان وی انجام گیرند و این فرد موارد تخلف محکوم‌علیه را به قاضی اجرای احکام گزارش دهد.^۲ این دستورات ضمن تعویق صدور حکم، تعلیق مراقبتی و آزادی

1. Probation system

۱. دستورات مورد اشاره عبارت‌اند از: حرفه‌آموزی یا اشتغال به حرفه‌ای خاص، اقامت یا عدم اقامت در مکان معین، درمان بیماری یا ترک اعتیاد، پرداخت نفقه افراد واجب‌التفقه، خودداری از تصدی کلیه یا برخی از وسایل نقلیه موتوری، خودداری از فعالیت حرفه‌ای مرتبط با جرم ارتكابی یا استفاده از وسایل مؤثر در آن، خودداری از ارتباط و معاشرت با شرکا یا معاونان جرم یا دیگر اشخاص از قبیل بزه‌دیده به تشخیص دادگاه، گذراندن دوره یا دوره‌های خاص آموزش و یادگیری مهارت‌های اساسی زندگی یا شرکت در دوره‌های تربیتی، اخلاقی، مذهبی، تحصیلی یا ورزشی.

مشروط مطرح می‌شوند و لذا امکان استفاده از مشارکت عموم در آنها نیز فراهم است. به دیگر بیان، بستر اجرای این دستورات، جامعه است و قانونگذار از جامعه و نهادهای جامعه‌ای برای اصلاح مجرم از طریق فعالیت‌های سازنده اجتماعی کمک گرفته است. مورد مشابه دیگر را می‌توان در فصل دهم قانون مجازات اسلامی و ذیل عنوان مجازات‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی اطفال و نوجوانان یافت. به موجب ماده ۸۸ قانون مجازات اسلامی دادگاه برای اطفال و نوجوانانی که مرتکب جرائم تعزیری می‌شوند و سن آنها در زمان ارتکاب، نه تا پانزده سال تمام شمسی است حکم به یکی از بندهای «الف» تا «ث» خواهد داد. در این ماده و در خصوص جلب مشارکت عموم پیش‌بینی شده است که دادگاه می‌تواند حکم به تسلیم طفل به اشخاص حقیقی یا حقوقی دیگری غیر از والدین، اولیا یا سرپرست قانونی دهد. در واقع قانونگذار امکان مشارکت اعضای جامعه را در اجرای این واکنش‌ها فراهم کرده است. همچنین قانوناً پیش‌بینی شده است که دادگاه می‌تواند ضمن صدور حکم به اشخاص حقیقی یا حقوقی که طفل به آنها تسلیم شده است دستور دهد که دستورات مذکور در بند «الف» ماده قانونی را انجام دهند. این دستورات، مواردی همچون فرستادن طفل یا نوجوان به یک مؤسسه آموزشی و فرهنگی به منظور تحصیل و حرفه‌آموزی، معرفی طفل یا نوجوان به مددکار اجتماعی یا روان‌شناس و دیگر متخصصان، اقدام لازم جهت درمان یا ترک اعتیاد طفل یا نوجوان تحت نظر پزشک و... را در برمی‌گیرد. اجرای این دستورات نیز در بستر اجتماع و با مشارکت مردمی امکان‌پذیر خواهد شد. بدین ترتیب و به موجب مواد قانونی جامعه و نهادهای اجتماعی می‌توانند مشارکتی فعال در روند اجرای مجازات مجرم داشته باشند.

نتیجه

امروزه در جهان، استفاده از ظرفیت‌های بالقوه جامعه مدنی و نهادهای اجتماعی هم در مرحله پیشگیری از پدیده مجرمانه و هم در مرحله پاسخ‌دهی مناسب به این پدیده مورد توجه است. مشارکت عموم در مرحله پاسخ‌دهی در واقع بر مداخله آنها در فرایند رسیدگی کیفری و مراحل مختلف کشف جرم، تعقیب، تحقیق، محاکمه و اجرای احکام کیفری مبتنی است. در حوزه مورد بحث به دلیل تعلق دعوای عمومی به جامعه و نمایندگان آن یعنی دادسرا و نظام قضایی، سخن از مشارکت عموم قدری با احتیاط همراه است. با این حال و با توجه به آثار مثبت این مداخله و مشارکت، مورد اقبال قانونگذاران دادرسی کیفری قرار گرفته است. در حقوق ما اگرچه عموم از دیرباز و به موجب مواد قانونی به انحای مختلف مانند شهادت و اعلام جرم و حتی شکایت و ... به‌نحوی در دادرسی‌های کیفری دخیل بوده و هستند، اما اعطای نقش فعال‌تر به آنها در این رسیدگی‌ها به‌خصوص در قانون آیین دادرسی کیفری ۱۳۹۲ محقق شده است و قانونگذار با اعتماد به عموم و در راستای استفاده از ظرفیت جامعه مدنی در مواد مختلفی از جمله تبصره ۱ ماده ۴۵ ق.آ.د.ک، ماده ۶۶ و تبصره‌های آن، مواد ۳۵۵ و ۴۱۰ همین قانون و نیز مواد ۶۴ به بعد قانون مجازات اسلامی در زمینه مجازات‌های جایگزین حبس و نیز قوانین متفرقه‌ای همچون قانون شوراهای حل اختلاف و ... زمینه را برای مشارکت فعال عموم در مراحل کشف جرم، رسیدگی و نیز

اجرای احکام کیفری فراهم کرده است. چنین رویکردی بر مصالح متعددی همچون حذف فاصله ایجادشده بین مردم و دستگاه عدالت کیفری، رویارویی مستقیم مردم با مشکلات و سختی‌های عملی دادرسی، کمک به کشف حقیقت و تسریع در جمع‌آوری ادله جرم، جبران بخشی از ناکارآمدی کیفر و مجازات در کنترل جرم و بزه و استفاده از ابزارهای عمومی در اصلاح و بازپروری مجرمان و در نهایت افزایش اعتماد عمومی به دستگاه عدالت کیفری مبتنی است.

منابع

الف) فارسی

۱. آشوری، محمد (۱۳۸۰). *آیین دادرسی کیفری*، ج ۱، تهران: سمت.
۲. استفانی و دیگران (۱۳۷۷). *آیین دادرسی کیفری*، ترجمه حسن دادبان، ج ۱، چ اول، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.
۳. پرویزی فرد، آیه‌الله (۱۳۹۱). *سلب آزادی از متهم در حقوق ایران و انگلستان*، چ اول، تهران: جنگل.
۴. حسینی، سید محمد (۱۳۸۳). *سیاست جنایی در اسلام و جمهوری اسلامی ایران*، چ اول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۵. خالقی، علی (۱۳۹۴). *آیین دادرسی کیفری*، ج ۱ و ۲، چ ۲۹، تهران: شهر دانش.
۶. دلماش - مارتی، می ری (۱۳۹۵). *نظام‌های بزرگ سیاست جنایی*، ترجمه علی حسین نجفی ابرنآبادی، چ سوم، تهران: میزان.
۸. رستمی، ولی (۱۳۸۶). «مشارکت مردم در فرآیند کیفری (بررسی سیاست جنایی کشورهای غربی)»، *فصلنامه حقوق*، سال ۳۷، ش ۲، ص ۱۳۹-۱۷۱.
۹. شیخ‌الاسلامی، عباس (۱۳۸۰). «مقایسه اجمالی هیأت منصفه در حقوق ایران و انگلستان»، *مجله الهیات و حقوق دانشگاه رضوی (موزه‌های حقوقی)*، سال اول، ش ۲، ص ۵۵-۳۵.
۱۰. عوده، عبدالقادر (۱۴۰۵ ق). *التشريع الجنائي الاسلامي*، ج ۱، بیروت: دار احیاء التراث العربی، الطبعة الرابعة.
۱۱. کوشکی، غلامحسین (۱۳۹۲). «سازمان‌های غیردولتی: از انفعال تا مشارکت رو به فعال در تعقیب دعوای عمومی»، پژوهش حقوق کیفری، سال دوم، ش ۴، ص ۸۶-۶۵.
۱۲. منصورآبادی، عباس و سلمان کونانی (۱۳۸۹). «بستر مجازات‌های جامعه‌مدار، با تأکید بر رویکرد سیاست جنایی ایران»، *فصلنامه مطالعات پیشگیری از جرم*، سال پنجم، ش ۱۵، ص ۳۲-۷.
۱۳. مهرا، نسربین (۱۳۹۵). «دستگیری شهروندی در حقوق ایران و انگلیس»، پژوهش حقوق کیفری، سال چهارم، ش ۱۴، ص ۵۸-۳۵.
۱۴. نجفی ابرنآبادی علی حسین و حمید هاشم بیگی (۱۳۹۵). *دانشنامه جرم‌شناسی*، چ چهارم، تهران: گنج دانش.
۱۵. لازرژ، کریستین (۱۳۹۵). *درآمدی بر سیاست جنایی*، ترجمه علی حسین نجفی ابرنآبادی، چ پنجم، تهران: میزان.
۱۶. هاشمی، محمد (۱۳۷۱). «تحلیل حقوقی جرائم سیاسی و مطبوعاتی»، *مجله تحقیقات حقوقی*، ش ۱۰، ص ۱۴۵-۱۰۵.
۱۷. یوسفی مراغه، مهدی؛ سعادت، علی؛ زارع مهدوی، قادر (۱۳۹۲). «علل ارتکاب جرائم اقتصادی و راهکارها»، *فصلنامه انتظام اجتماعی*، سال پنجم، ش ۳، ص ۱۴۵-۱۷۰.

ب) خارجی

18. Bibas, Stephanos (2006). *Transparency and Participation in Criminal Procedure*, New York University Law Review, Vol 81, June, N 3, pp. 911-966.
19. Roth, Jeffrey A (1978). *Prosecutor Perceptions of Crime Seriousness*, 69 J. Criminal Law and Criminology, pp. 231-242.
20. Friedman.M. Lawrence (1993). *Crime and Punishment in American History*, New York, Basic Books.
21. Akhil Reed Amar (1991). "The Bill of Rights As a Constitution", *Yale law Journal*, pp. 1131-1210.
22. Langbein.John h (1983). *Shaping the Eighteenth-Century Criminal Trial: a View from the Ryder sources*, The University of Chicago Law Review, Volume 50, Number 1, pp.1-136

23. Sanders, Young & Richard Burton (2010). *Criminal Justice*, London, Oxford University Press.
24. Mujkanovik, Jasmine (2014). *Development of A Witness and Victim Support System*, United Nations Development Programme, pp. 6-81.
25. Edwards, L (2006). "An Ambiguous Participant: The Crime Victim and Criminal Justice Decision-Making", *British Journal of Criminology*, Vol.44, No.6. pp, 967-982.
26. Oxford Advanced Learners Dictionary (1993). *Oxford University, Fourth Edition*, New York, Oxford University Press.
27. Cheryl, Thomas (2007). *Diversity and Fairness in the Jury System*, Ministry of Justice. Research, Series 2/07.
28. Feinblatt, John and Berman, Greg (1997). *Responding to the Community: Principles for Planning and Creating a Community Court*, Center for Court Innovation, November.
29. Feinblatt, John, & Berman, Grog (2000). *Community Court Principles (A Guide for Planners)*, Center for Court Innovation, Third Printing.
30. Kimberle.K. Kovech (1994). *Mediation: Principles and Practice*, 3 Edition.

